عنوان:

**دین در چیزی جدای از خودت نیست!**

|  |
| --- |
| شناسنامه مطلب |
| کد مطلب | t-163 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/اصلاح اندیشه/تغییر بینش/نسبت به دین |
| برچسب | تزکیه، دین، فطرت، وجه، خلقت انسان |
| توضیحات |  |

خداوند در سوره «روم» آیه «30» می‌فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يعْلَمُونَ ».

**معنای وجــه**

وجه هر شیئ، یعنی حقیقت هر شیئ. علت این كه در اشیاء، به یك قسمت از رویه چیزی، وجه می‌گویند، از آن جهت است كه بیشترین بعد حقیقت آن شیئ را بروز می‌دهد، به همین دلیل نام حقیقت را به جزء آن می‌گذارند. (اسم كل را به جزئش می‌گذارند.)

مثلاً هنگامی كه كسی صبحانه‌ای را حاضر می‌كند (شامل چای، سفره، پنیر، نان، كره و ...) می‌گوید چایی حاضر است. (چایی جزئی از كل است.)

در مورد انسان هم، صورت را وجه گویند. چون بیشترین حقیقت انسان را (لامسه، بینایی، چشایی، شنوایی، بویایی، تفكر و ...) ظهور می‌دهد. یعنی اسم كلش را به جزء گذاشته‌اند.

و گرنه [در مفهوم این آیه] صورت را به كجا و كدام سمت می‌خواهی بگیری؟! [معنی آیه] یعنی: تمام حقیقت و موجودیت خود را توجه بده (قوام بخش).

برای روشن شدن معنای آیه ، باید معنای تمركز، تفكر، تعقل و فرق آن‌ها را دانست تا مطلب، كاملاً واضح شود.

تمركز، معنای عامّی دارد. وقتی حركت‌های مختلف را بر یك نقطه خاص جهت دهیم، بر آن نقطه، تمركز داده‌ایم. ما اگر یك سطل را در نظر بگیریم كه 4 یا 5 سوراخ دارد، آب در خروج از سطل به آن‌ها پخش می‌شود. اگر همه سوراخ‌ها را بگیریم و آب فقط از یكی از آن‌ها بیرون بیاید، آب را به آن یك سوراخ تمركز داده‌ایم ؛همان گونه اشعه خورشید توسط عدسی در کانون عدسی متمرکز می شود.

در تفكر، ذهنمان را كه به جهات مختلف همچون شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها و تخیلات و انواع و اقسام چیزهای مختلف حركت می‌كرد، به سوی یک چیز حرکت داده و بر روی آن شی واحد تمرکز دادیم؛ حركت‌های پراكنده آن را جمع كردیم و از یك معلوم به سوی یك مجهول مشخص جهت دادیم؛این‌جا داریم تفكر می‌كنیم. وقتی ذهن را به این مجهول تمركز دادیم، می‌توانیم آن مجهول را قوی‌تر دریابیم.

خود ذهن و فكر، یكی از ابعاد 75 گانه عقل است که اگر خود عقل را بر چیزی تمركز دهیم، تعقل است. یك وقت هم هست كه خود حقیقت خودمان را در خودمان، تمركز می­دهیم، این توجه است.

 در خود تمركز، قدرت و خاصیتی است که اثر و نمود آن حركت‌ها كه تمركز داده‌ایم، چندین برابر می‌شود. مثل عدسی كه دراثر تمركز اشعه، تخته را می‌سوزاند. یا این كه وقتی مسأله‌ای را نمی‌فهمیم، اگر همه حركات ذهن را برآن تمركز دهیم، قدرت آن بیشتر می‌شود و می‌تواند مجهول را دریابد. تمركز چنین قدرتی دارد و این روشن است.

اما نكته مهم و قابل دقت، در بحث توجه این است كه: وجه یعنی حقیقت انسان؛ توجه این است كه حقیقت انسان در خودش توجه پیدا كند.

بین تفكر و تعقل، با توجه فرق است. در تفكر یا تعقل، یك تفكر كننده است، یك فكر و یك مجهول. اما در توجه، البته توجه بر خود و به فطرت خود، توجه كننده خودش است، خود توجه هم خودش است و توجه شونده هم خودش است. این جاست كه مطلب خیلی دقیق است. اگر كسی بتواند چنین وضعیتی را در خود پیدا كند؛ وقتی تمركز كرده، اثر آن در تفكر و ... این همه آثار دارد؛ حال اگر حقیقت انسان، خودش در خودش تمركز پیدا كند، چه می‌شود؟! چه چیزهایی را شناخت پیدا می‌كند. آثار این كار، آن قدر زیاد است كه فقط می‌توان گفت كه انسان، تولد جدیدی پیدا می‌كند!

اما در توجه مشكلاتی است كه تا آن‌ها رفع نشود، توجه حاصل نمی‌شود.

شاید در تفكر بتوان با تمرین، این كار را انجام داد. مثلاً بعضی از مرتاضان با تمركز ذهن، اراده را بالا می‌برند و در اثر آن، می‌توانند در چیزهایی تصرف كنند و كارهای شگفت‌انگیز انجام دهند و خدا را هم نشناسند. این خیلی مشكل نیست؛ اما توجه به خود، برای هیچ احدی ممكن نیست. فقط از یك راه ممكن است و آن هم این است كه با قوانین قرآن و مسیر الهی می‌توان به آن رسید. آن قدر ظریف است كه اشتباهات كوچك هم نمی‌گذارد به آن برسد.

بنابر این در تمركز، ذهن فقط روی شیئی تمركز می‌كند؛ نه همه حقیقت و موجودیت انسان. البته تمركز ذهن هم قدرت زیادی دارد واین همه علوم وفنون وتكنولوژی محصول همان است.

اما در كتاب «اصول كافی» ، باب «عقل و جهل»، امام در تعریف عقل ، 75 نیرو برای عقل می‌شمارد كه ذهن یكی از آن 75 تاست. یعنی كسی كه تمركز ذهن می‌كند، یك هفتاد و پنجم عقل خود را متمركز می‌كند.

حال اگر تعقل كند، به كجا می‌رسد؟! تازه، عقل یكی از ابعاد حقیقت انسان است؛ نه تمام حقیقت او.حال اگر توجه كند، یعنی تمام حقیقت خود را تمركز دهد، چه می‌شود؟! دیگر غرور و دماغ باد كردنی نمی‌ماند. حرارت شعله طوری است كه همه منیّتش را می‌سوزاند و او را در آن شعله، حل می‌كند.

منابع شناخت و جایگاه هر كدام بحث مهمی دارد که ان شاءالله در جلسات بعد عرض خواهد شد.

**دین و فطرت در انسان**

«تمام حقیقت خودت را به دین تمركز بده». دین كجاست؟ به كجا توجه كنم؟ تمام حقیقت خودت را به خودت توجه بده، دین در چیزی جدای از خودت نیست.

مثال: رادیویی را در نظر می‌گیریم. همه قطعات این رادیو بر اساس نظمی خاص، چیده شده و با این نظم و هماهنگی كه با قوانین و فرمول‌های طبیعت دارد، این ظهور را دارد که امواج الكترومغناطیسی به صدا تبدیل کند. حال سؤال این است كه آیا اول، این قطعات، از كارخانه درآمد و بعد فهمیدیم كه چنین قوانین و فرمول‌هایی در طبیعت وجود دارد؟ اگر كارگاهی فكر كنیم، بله. مسأله این طوری است. یعنی یك مكانیك، وقتی با این رادیو كار می‌كند و در اثر كار كردن، تجربیاتی كسب می‌كند و بعد احیاناً به قوانین و فرمول‌های الكترومغناطیس، پی می‌برد. اما از دیدگاه یك مهندس، دقیقاً بر عكس است. قبلاً قوانین در نظام هستی (عالم مجرد) وجود داشت و این آقای مهندس، از آن قوانین، مطالب را گرفته و نمود و ظهور این رادیو را بر اساس آن قوانین ریخته است.

یعنی قوانین بر پایه رادیو پابرجا نشده است؛ بلكه این دستگاه رادیو بر مبنای آن قوانین، پابرجا شده است. اگر هزاران رادیو را هم خرد كنیم، قوانین مجرد، بر ثبات خود ثابت هستند و اصلاً هیچ گونه تغییری در آن قوانین به وجود نمی‌آید و هیچ قدرت تصرفی در انسان‌ها، بر آن قوانین وجود ندارد. یعنی این قوانین، تغییر ناپذیر و فوق بشری است و قابل دسترسی از جانب هیچ كسی نیست.

انسان، با رادیو فرقش در این است: رادیو با چنین تشكیلاتش نمی‌تواند این معنای حقیقت خود را بفهمد. یعنی از یافتن خودش، عاجز است. حتی نمی‌تواند بفهمد كه من هستم یا نه. اما انسان این شعور را دارد كه بفهمد منِ انسان، بر اساس یك سری قوانین مجرد و بسیار دقیق ریخته شده‌ام. یك سری فرمول‌هایی در عالم مجرد است كه خود انسان بر آن قوانین دسترسی ندارد و این انسان بر اساس آن قوانین ریخته شده است. آن همان فطرت انسانی است.

رادیو چه به آن قوانین و ... برسد یا نرسد، واقعیتش همین است و تغییر نمی‌كند. اما اگر انسان از این عالم برهد و به آن قوانین و فرمول‌ها برسد، انسان كاملی را می‌بیند كه حقیقت دین (فطرت) هم همین است.

بعضی‌ها می‌گویند: دین همان قوانینی است كه انسان بر مبنای آن زندگی می‌كند و این قوانین، اكثراً قراردادی است. ولی دین قرآن و خدا از این سنخ نیست، یعنی اینگونه نبوده كه انسانی بوده و بعد یك سری قوانین برای اداره آن آمده باشد.

ای انسان! دین تو قبل از این که تو، خود را كسی بدانی به شكل آن قوانین بوده است و تو بر اساس آن، آفریده شده‌ای و آن، دین قیم است و قراردادی نیست و هرچه بتوانی آن را بیشتر بفهمی و مثل آن شوی به تکامل میرسی.

معنای حنیفاً: كسی كه بر جای باریكی حركت می‌كند، از ترس این که نكند این طرف و آن طرف بیفتد، به پاها و حركت خود كاملاً توجه می‌كند. این را حنیف می‌گویند.

وقتی به این دقت و توجه رسیدی، به «فطرة الله» می‌رسی كه «فطر الناس علیها» نه یك فرد بلكه آفرینش همه انسان‌ها بر اساس آن انجام شده است.

این آفرینش طوری نیست كه بشر بتواند آن را دستكاری كند؛ این دین پابرجاست و تغییر ناپذیر. اگر انسان، از دین چنین معنایی بفهمد، از مفهوم‌های خیالی از دین، كه واژه‌هایی است كه در كتاب‌ها نوشته شده، بیرون می‌آید.

خدا می‌فرماید: در حقیقت خود، چیزی است كه از خودت به خودت نزدیک تر است.اما در عین حال خدا به ما گوشزد می‌كند كه مغرور نشویم. وقتی بچه بودی با آن رادیو فرقی نداشتی و از گریه خودت هم خبر نداشتی و بعد این قدرت شناخت نفس را خدا به تو داد و گرنه چیزی نبودی.

انسان، به میزان شناختش آثارش ظهور می‌كند. اولین مطلب آیه دستور توجه است. خاصیت تمركز، همین است. مثل تمركز اشعه خورشید كه آثار خود را نشان می‌دهد.

این جاست كه مسأله رهبری انبیا با دیگر رهبران، فرق می‌كند. فیلسوف و سیاستمدار، دستگاه‌های مكتبی را بر چه مبنایی ساخته است؟! اما قوانین انبیا، قراردادی نیست؛ بر اساس سرشت آفرینش انسان است كه آن قوانین قبل از انسان بوده است.

کتاب فطرت-پایگاه ندای پاک فطرت